



آخرین درس کلاس آسمانی خانم معلم و 18 دانش آموز

صدای فریاد دانش آموزان در نعره مهیب موشکی که مدرسه را کمانه گرفته بود بلعیده شد و لحظاتی بعد در میان فضای غبار آلود، تعدادی آمبولانس با صداهایی یکسان وارد حیاط مدرسه شدند.

صدای فریاد دانش آموزان در نعره مهیب موشکی که مدرسه را کمانه گرفته بود بلعیده شد و لحظاتی بعد در میان فضای غبار آلود، تعدادی آمبولانس با صداهایی یکسان وارد حیاط مدرسه شدند.

به گزارش خبرنگار اجتماعی باشگاه خبری فارس؛ 171 نفر توانا؛ سهیلا صارمی معلم 22 ساله‌ای که کودک 6 ماهه‌اش را در جان و 18 دانش آموز را از جان می‌پروراند در آتش خمپاره‌هایی که خانه و زندگی مردم خرم‌آباد را هدف قرار داده بود و هر لحظه شدیدتر می‌شد، تلاش می‌کرد تا خود را به کلاس درس برساند.

سهیلا قرار بود یک هفته به مرخصی برود و آن روز برای خداحافظی و گرفتن حلالیت از دانش آموزان، مصمم‌تر از روزهای قبل به سوی مدرسه گام بر می‌داشت اما هنوز چند لحظه بیشتر از ورودش به کلاس درس نگذشته بود که سقف کلاس بر سر او و دانش آموزانش خراب شد.

صدای فریاد دانش آموزانش در نعره مهیب موشکی که مدرسه را کمانه گرفته بود بلعیده شد و لحظاتی بعد در میان فضای غبار آلود، تعدادی آمبولانس با صداهایی یکسان وارد حیاط مدرسه شدند.

غربت شهادت این معلم جوان، بهانه‌ای شد تا در هفته معلم، لحظاتی را با مادر پیر سهیلا گفت‌وگو کنیم؛ این مادر هر بار که در کنار مزار فرزند شهیدش در قطعه 53 بهشت زهرا (س) حضور می‌یابد، راسخ‌تر از همیشه و صبورتر از قبل، خداوند را سپاس می‌گوید و به لبخند دخترش را بهشت می‌اندیشد.

مطلوبه قهری مادر سهیلا صارمی درباره دخترش می‌گوید: سهیلا دختر اولم بود، در زمان بارداری او سعی می‌کردم تمام دوران بارداری‌ام را روزه باشم و حتی به دلیل اینکه پزشکان بیمارستان مرد بودند از قابله خواستیم تا به خانه بیاید.

این مادر با یادآوری روز تولد دخترش لبخند می‌زند و اظهار می‌دارد: روز تولد سهیلا نیز روزه بودم و همی باعث شده بود که زن قابله مدام بگوید؛ 171؛ چیزی بخور درد زایمان داری؛ اما من در جوابش می‌گفتم؛ 171؛ می‌خواهم فرزندم را با دهان روزه به دنیا آورم؛ و اینگونه شد سهیلا به دنیا آمد.

* دختر خوش قدم

خانم قهری باز هم لبخند می‌زند و ادامه می‌دهد: زن قابله همانطور که سهیلا را در آغوشم جای می‌داد، گفت؛ 171؛ دخترت خوش قدمه همین امروز حسنعلی منصور را به هلاکت رساندند؛

وی با یادآوری کودکی سهیلا، آرامش دارد و این آرامش از پس چشمان مهربانش آشکار است، می‌گوید: از کودکی علاقه زیادی به قرآن داشت و از همان دوران نیز به کلاس‌های قرآن می‌رفت و در فضایی قرآنی رشد پیدا کرد تا اینکه در سن 20، 21 سالگی با فردی که مدیر مدرسه پسرانه در خرم‌آباد بود ازدواج کرد و سهیلا نیز به عنوان معلم قرآن نهضت سوادآموزی در خرم‌آباد مشغول به کار شد.

* باید از دانش آموزانم خداحافظی کنم

این مادر به روز شهادت دخترش اشاره می‌کند و این بار بغض در صدایش شنیده می‌شود، و آرام بیان می‌کند: شدت حملات به خرم‌آباد زیاد شده بود و من چون نگرانش بودم، با امکانات کم آن زمان هر روز با سهیلا تماس می‌گرفتم و از او می‌خواستم به تهران برگردد؛ در آخرین تماس که سهیلا با ما داشت، قرار شد که یک هفته مرخصی بگیرد و به دیدنمان بیاید، آن زمان تقریباً سیسمونی که برای بچه سهیلا تدارک دیده بودم را تکمیل کرده بودم در انتظار دیدارش به سر می‌بردم.

وی اضافه می‌کند: شبی در منزل بودیم که شوهرم به منزلمان آمد و گفت؛ 171؛ بچه‌ای که سهیلا در راه داشته از بین رفته است و باید شما را به خرم‌آباد ببرم؛

این بار اشک تمام چهره مادر را در بر می‌گیرد و می‌گوید: تمام مسیر تا رسیدن به خرم‌آباد دل در دلم نبود؛ وقتی به "در" منزل سهیلا رسیدیم خانه‌ای که هنوز جهاز دخترم در آن نو بود و پر از صدای شادی و هلله بود، با پارچه‌های مشکی سیاه‌پوش شده بود و تنها از آن صدای فغان و گریه به گوش می‌رسید.

خانم قهری اشک‌هایش را پاک می‌کند و ادامه می‌دهد: از افرادی که مدام گریه می‌کردند پرسیدم «دخترم کجاست؟" و آنجا بود که خبردار شدیم سهیلا با کودک 6 ماهه‌ای که در شکم داشت در سردخانه است.

مادر این معلم فرهنگی شهید اظهار می‌دارد: شوهر سهیلا به ما گفت «آن روزی که سهیلا شهید شد، وسایلیش را جمع کرده بود که به تهران بیاید اما پافشاری کرده بود که قبل از آمدن به تهران، حتماً باید با دانش‌آموزانش خداحافظی کند."

وی می‌گوید: سهیلا را با خود به تهران آوردیم و او در قطعه 53 بهشت زهرا (س)، به همراه کودکش آرام گرفت؛ برایم مهم این بود که او به آرزوی خودش رسیده و خوشحال است، و سیسمونی‌اش که در خانه مانده بود را بین فقرا تقسیم کردم.